

حاج مصورالملکی، استاد نام آوری نیاتور

- ۲ -

هنر و مردم

شماره صد و دوم و صد و سوم

«نقاشی ایران تا اعماق تاریخ ریشه دارد. برای نقاشی ایران همواره غنی‌ترین سرچشمه الهام و نیرو، شعر و اندیشه‌های دینی و فلسفی بوده است. «مانی» با نقش‌های خود، اصول آئینی را گذاشت که بر جهان معاصرش پرتو انداخت و نفوذ آن قرن‌ها با تاریخ آمیخت. و شعر پارسی چه بسیار که در نقاشی منعکس شد و بکرترین و زیباترین مایه‌های آفرینش را در اختیار نقاشان گذاشت. چنین بود که وقتی مینیاتور چینی به ایران آمد ناگزیر از اصل و نسب خود برید و سنن و اصول ایرانی را پذیرفت. مینیاتور ایرانی درحالی‌که زاده مینیاتورچین بود، به تقلید از مادر خویش پرداخت. با فضا و طبیعت ایران یگانه شد و در تخیل و ذوق ایرانی رشد کرد و در قالب‌های تازه‌ای تکامل یافت. مینیاتور در عهد تیموری تا آن حد اوج گرفت که ارزش‌های جهانی یافت. و در دوره صفویه بصورت یک هنر خالص ایرانی درآمد و بدعت‌های تازه‌ای نهاد که واجد کمال و شکوفائیش بود. در زمان قاجاریه مینیاتور نخست به فضاهای جدیدی دست یافت، ولی بزودی به راه انحطاط افتاد. تقلید آنرا به پژمردگی سوق داد و کم‌کم کار تقلید به آنجا کشید که مینیاتور ایرانی یک بیمار رو به مرگ شد...»

و خلاقیت خود بسته و از روی آثار اصیل قدیمی سیاه‌مشق میکند.

با «حاج محمد حسین مصورالملکی» در یکی از قدیمی‌ترین محلات اصفهان دیدار کردیم. در یک خانه فرسوده و در عین حال شگفتی‌آور. خانه او یک موزه کوچک هنری بود که با وجود قدمت پر نشاط و تحسین‌انگیز مینمود. حاصل این دیدار، بررسی و مروری بود در تاریخ هنر مینیاتور ایران و خصوصیات آن - که در شماره گذشته هنر و مردم منعکس شد - و این گزارش، نگاهی است به زندگی و آثار «حاج مصورالملکی» بزرگترین مینیاتورست امروز ایران و نیز عقاید نظرات هنری او:

گوئی دو قرن به عقب برگشته بودیم. خانه موزه‌مانند

«حاج مصورالملکی» آخرین بازمانده استادان نام‌آور مینیاتور ایران تنها علاج این بیمار را خون تازه و جوان میداند. او میگوید: «مینیاتور ایران انگار پیر شده است. خون او را بریزید و خون جوان به او بدهید. خواهید دید که دوباره جان میگیرد.»

مینیاتورست ۸۰ ساله اصفهانی معتقد است که: «تقلید، قاتل هنر است. هنر باید به اقتضای زمان و شرایط خویش سنت شکن و سنت گذار باشد. باین معنی که پا به پای زمان پیش برود، قالب‌ها و سنت‌های قدیمی را که مانع این پیشروی هستند دور بریزد و قالب‌ها و ارزش‌های جدیدی را که باعث رشد و تعالی او هستند پیدا کند. مینیاتورست ایرانی یکی دو قرن است که با تعصب زیاد و ابتکار و قدرت کم از استادان گذشته تقلید میکند. او بجای آنکه سنت‌ها و ارزش‌های گرانبهای مینیاتور گذشته ایران را برای یافتن ظرفیت‌های تازه و راهگشائی‌های ضروری بکار بگیرد، راه را بر ذوق و تخیل

استاد مصورالملکی فضای مینیاتورهای عهد قاجاریه را بیاد میآورد .

از حیاط بیرونی تا اندرونی يك راهرو نیمهروشن بود که اتاق کار استاد سالخورده در کمرکش آن قرار داشت . روبروی اتاق يك هشتی کوچک بود با يك حوض مرمری که ماهیهای سرخ در آن شناور بودند . طاق هشتی مقرنس کاری بود و آفتاب مثل يك رنگین کمان از پشت شیشههای الوان بدرون میتابید . از پنجره اتاق کار استاد درهای ارسی سایر اتاقها دیده میشد . شیشه تمام پنجرهها رنگی بود . سرخ و سبز

در این فضای قدیمی و چشم نواز اکثر آثار «مصورالملکی» بوجود آمده است . و هم در این خانه استاد ۸۰ بار بهار و خزان را بدرقه کرده است . زندگی را از بان خودش بشنویم : «من در خانواده يك نقاش بدنیا آمدم . اجدادم تا زمان صفویه پشت در پشت نقاش بودند . پدرم گاه به مزاح میگفت : «توی رگهای ما خون نیست ، رنگ است.» و اغلب باقیافه‌ای متفکر بمن میگفت : «دنیا جز ترکیب رنگها نیست . همه چیز رنگ است . تنها حقیقتی که مبری و بیرون از رنگهاست خداست .»



هنر و مردم

شماره صد و دوم و صد و سوم

تابلو جنگ دوم جهانی - اثر
حاج مصورالملکی

او درباره نقاشی تعصب خاصی داشت . خودش نقاش قلمدان ساز بود . به من میگفت : «اگر میخواهی نقاش باشی ، باید به باطن اشیاء راه پیدا کنی . تا وقتی اسیر صورت هستی فقط يك مقلدی ، نقاش نیستی . باید سیرت را بشناسی .» و دهها سال طول کشید تا من به عمق حرفهای او راه پیدا کردم .

من موسیقی رنگها را در کارگاه پدرم شناختم . هفت هشت ساله بودم که دستم را گرفت و مرا به کارگاهش برد . به من گفت : «وقت آن رسیده که موسیقی رنگها را بشناسی .» و وقتی دید که معنی حرفش را نفهمیده‌ام و حاج وواج نگاهش میکنم ، توضیح داد که : «هما آهنگی رنگها با هم ایجاد یکنوع موسیقی میکند ، نوعی موسیقی که فقط چشم صدای

و آبی و بنفش و به ندرت زرد . . . دو حلقه بزرگ آهنی مثل دو تا گوشواره در انتهای درها آویخته بود . منبت درها در اوج ظرافت و زیبایی بود . این زیبایی با جلای بیشتر در اتاق کار استاد دیده میشد . پنجره‌های منبت کاری هماهنگی موزونی با مینیاتورهایی که تمامی دیوارها را پوشانده بود داشت . بسیاری از این تابلوهای دیواری تا ۲۰۰ سال قدمت داشت و پاره‌ای از آنها را «حاج مصورالملکی» خود نقش زده بود . قسمتی از دیوار روبروی درهای ارسی آئینه کاری بود و آثار هنری در این آئینه‌های ظریف انگار يك زیبایی مطلق را تا بی نهایت تکرار میکرد . در طرفین اتاق دوطاق نما وجود داشت و در بالای کفش کن‌هایی که به دو پستوی کوچک میمانست گوشوارهای اتاق با تزیین هنرمندانه‌ای جلب نظر میکرد .

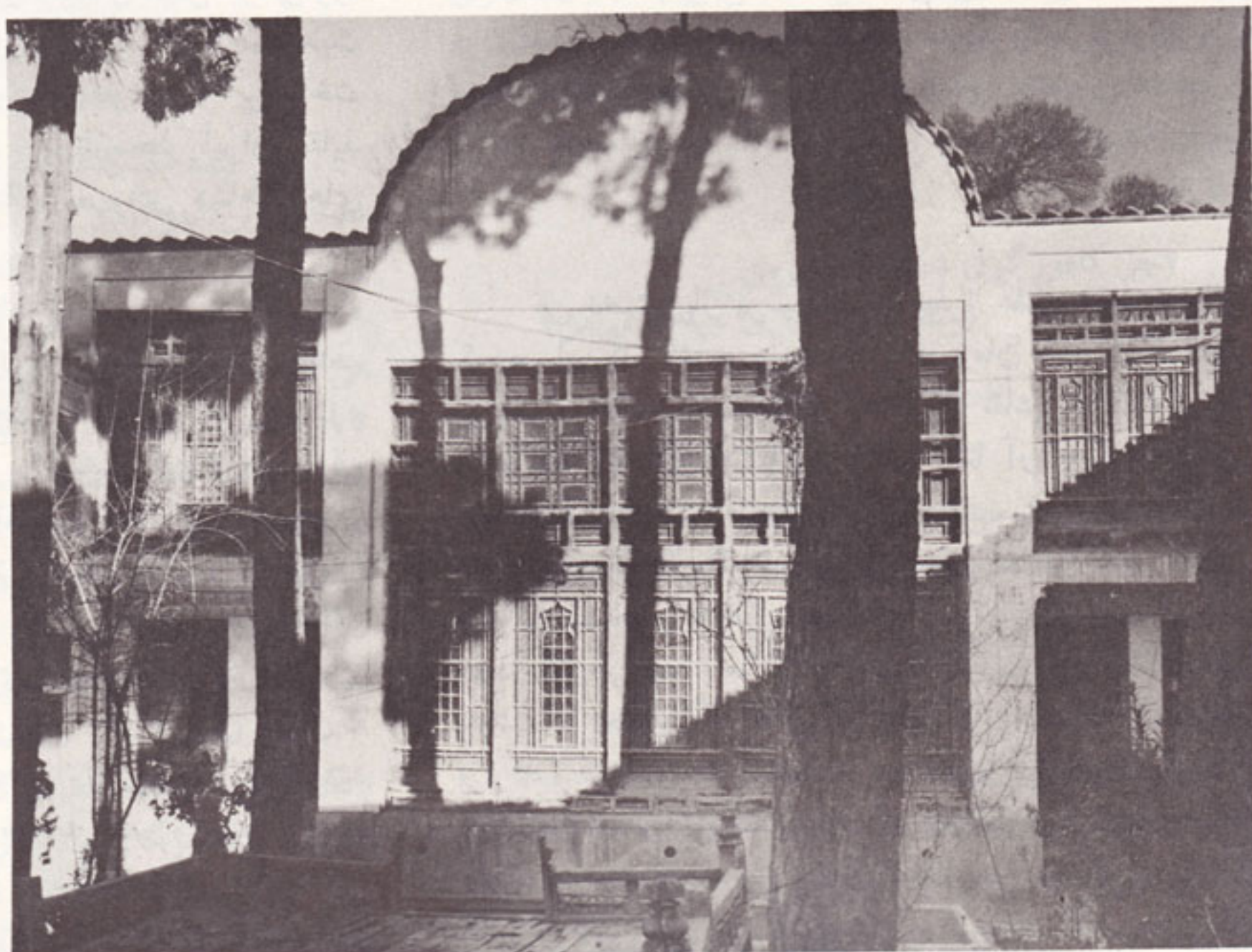
بعدها در زمینه پرتره سازی و تذهیب و تشعیر هم دست به تجربه زدم . سرانجام رنگ و روغن را وارد کارهایم کردم . و در تمام این مراحل يك نقاش گمنام بودم در میان صدها نقش گمنام دیگر



بارفتن قاجاریه مینیاتور در ایران تکان مختصری خورد .
فرنگی ها دسته دسته بایران آمدند و مینیاتورهای سبك صفوی

آنها می شنود . تو اگر بخواهی نقاش باشی باید این موسیقی را بیاموزی . »

۱۵ ساله بودم که پدرم مرد . او بمن خیلی چیزها آموخت . بمن زندگی را فهماند ، طعم تلخ و شیرین آنرا بمن چشاند و به من گفت : « بین زندگی و هنر هیچ فاصله ای نیست . حتی وجود هنرمند نباید بین او و هنرش حایل باشد . اگر میخواهی حقیقت و جوهر هنر را بفهمی ، اول زندگی را بشناس . »
روزی که پدرم مرد حس کردم که همه چیز مرده است . برای من دنیا مرده بود . او دنیای من بود .



نمای بیرونی خانه استاد
مصورالملکی

مشتریان پروپاقرصی پیدا کرد . اروپائیان شیفته این سبك بودند ، بخصوص آندسته از جهانگردان اروپائی و امریکائی که به عتیقه علاقه داشتند ، مینیاتورهای شیوه صفوی را به هر قیمتی میخریدند . با آمدن این سوداگران هنر ، شیوه های هنر غرب هم در ایران نفوذ بیشتری یافت . سبك اروپائی با شیوه صفوی آمیخت و این آمیزش راه تازه ای در برابر مینیاتور گشود . نقاشان ایرانی که بازار هنر صفویه را گرم دیدند ، به تصویر مینیاتورهای عهد صفوی روی آوردند . منهم یکی از اینان بودم .

نخست کمال الملک بهزاد سرآمد مینیاتوریست های صفوی مرا جلب کرد و بعد اسیر جادوی خطوط رضاعباسی شدم . و این آغاز آفرینش حقیقی من بود .

آنروزها ایران یکپارچه خون و آتش بود . هنوز فرمان مشروطیت خشك نشده بود که مجلس را به توپ بستند . در فاصله بین امضای مشروطیت از طرف مظفرالدین شاه و توپ بستن مجلس بدستور محمدعلیشاه ، اصفهان دچار هرج و مرج و تب و تاب بود . هرروز بازارها بسته میشد . انقلاب در کوچه و خیابان بود . مشروطه خواهان با تفنگ های بلند و قطارهای فشنگ در تمام شهر پراکنده بودند . حتی خانمها ، با چادر و روبنده در شهر تظاهرات میکردند . آنها در زیر چادر ده تیر می بستند و گاه اسلحه بدست در بستن بازار نقش اول را بازی میکردند . در این روزهای بحرانی هنر خریداری نداشت . فقط بازار انقلاب گرم بود . اما من مجبور بودم خرج مادر و سه خواهر کوچکتر از خودم را تأمین کنم . در آن موقع من قلمدان سازی میکردم .

اوایل دوران پهلوی بود که به فرانسه رفتیم. فرنگستان زادگاه هنری بود که نفوذ آن مثل مغناطیس نقاشی ایران را تحت تأثیر گرفته بود. در فرنگ هنر تجربه‌های کم‌نظیری داشت. من احساس کردم اگر بخوایم راهی مستقل در هنر مینیاتور بیابیم، باید با این تجربه‌ها آشنا باشیم.

شش ماه در پاریس ماندم. سعی کردم روی مکاتب مختلف نقاشی غرب مطالعه کنم. وسعت و تنوع این مکتب‌ها و آثار نقاشی هنرمندان غربی واقعاً بهت‌آور بود. در همین مدت با پرفسور «پوپ» ایرانشناس معروف آشنا شدم. او سرگرم نوشتن کتابی درباره هنر ایران بود و از من خواست تا در تصاویر کتاب یاری‌اش دهم. من پذیرفتم. گلهای قالبی‌های نفیس ایرانی‌اورا نقاشی میکردم و هر روز ساعتها درباره هنر ایران با هم صحبت میکردیم. پوپ عاشق هنر ایران بود. میخواست با این شناخت به روح ایران کهن دست پیدا کند. درباره هنر ایران عقاید جالبی داشت که بعدها آنرا در کتاب معروفش «شاهکارهای هنر ایران» تنظیم کرد:

«ابهت و جنبه روحانی هنر باستانی ایران بسبب آنست که کمال آن در ترئین مطلق است. ترئین که منبع اصلی و هدف هنر ایران است تنها مایه لذت چشم یا تفریح ذهن نیست، بلکه مفهومی بسیار عمیق‌تر دارد. نخستین ادراک مبهم ولی اساسی که بشر از جهان داشت با نقوش و اشکال ترئینی صورت خارجی یافت و بوسیله همین نقوش انسان با سرنوشت دشوار و پرخطر خویش ارتباط بیشتری پیدا کرد. هر نقوش و شکلی وسیله‌ای برای پرستش و مایه‌ای برای راز و نیاز و آرامش و نیروی باطنی گردید. بسبب مجموع این امور هنر ترئینی ایران که از تجربیات ضروری ناشی شده بود، بی‌الاترین درجه کمال رسید و چون پیوسته به تأثیر این عوامل ظریف‌تر شده و توسعه فراوان یافته است اکنون میتواند مستقیماً با دل آدمی سخن بگوید.»

«پوپ» به هنرمندان ایرانی بصورت مقدسانی مینگریست که زندگی خود را وقف هنر کرده‌اند و در این راه تا مرزهای غیرقابل وصول پیش رفته‌اند. این عین کلام اوست که:

«طراحان ایرانی بیش از هنرمندان کشورهای دیگر در ایجاد طرحهای درهم و پیچیده که بهم انداختن و هموار کردن آنها مستلزم چیره‌دستی و قوه تخیل است، مهارت داشتند و در عین حال در تبدیل شکلهای ساده‌ترین صورت، استادی خاصی نشان میدادند. در ترسیم خطوط پیرامون شکلهای بطریقی که خصوصیات نقوش را جلوه بدهد استاد مسلم بودند. و خوب میدانستند که چگونه میتوان امری را با خطوط ساده، بی‌افراط و در نقوش و صور بیان کرد.»

من وقتی به ایران برگشتم راه خود را یافته بودم. اولین تجربه و آزمایش من در یک عرصه جهانی در نمایشگاه لندن بود. من با یک تابلوی مینیاتور در این نمایشگاه شرکت کردم و این

تابلو بحدی توجه ملکه انگلیس (همسر جرج پنجم) را جلب کرد که گفت آنرا به هر بهائی که هست برایش بفرستند و همان لحظه پرفسور «پوپ» با سفارشی از طرف ملکه انگلیس راهی اصفهان شد. وقتی تابلویی را که خواسته بود برایش نقاش زدم و فرستادم یک مدال مخصوص (جرج پنجم) برایم فرستاد. این مدال طلائی نقاش برجسته‌ای از مراسم تاجگذاری جرج پنجم و ملکه انگلستان داشت. تابلویی که برای ملکه فرستاده بودم صحنه‌ای از یک مسجد بود، گروهی برای نماز قامت بسته بودند و فضا بوی قرآن میداد. من برای ایجاد این فضای روحانی و حالت جذبه و خلوص نمازگزاران روزها - و هر روز ساعتها در مسجد بسر بردم. لحظه‌هایی را که میخواستم در تصویر جان بدهم شکار کردم و بعد تصویر مسجد و نمازگزاران را با تخیل خودم آمیختم...

هنر و مردم

شماره ۱۰۰ دوم و صد و دهم



من نخستین بار پرسپکتیو را بطرز علمی وارد مینیاتور کردم. این کار یک ضرورت بود که از زمان قاجار کم‌کم تحقق می‌یافت. نقاشان قاجار ضمن آشنائی با نقاشی غرب «کوچک و بزرگ» را وارد مینیاتور کردند. تا آن هنگام مینیاتور «بعد» و عمق نداشت. فاصله‌ها در آن رعایت نمیشد. چشم‌اندازهای دور و نزدیک به یک صورت و اندازه نمایش داده میشد. مینیاتورهای قاجار «بعد» را بعنوان یک عامل در آثار خود بکار گرفتند. اما این کار صرفاً تجربی بود و قاعده علمی نداشت. نخستین شواهدی که از این گونه تابلوها (تابلوهای بزرگ و کوچک) در دست است دو تابلوی بزرگ است در تالار چهلستون. یکی از این تابلوها جنگ «چالدران» را نشان میدهد (نبرد معروف شاه اسمعیل صفوی با عثمانیها) و دیگری نمایشگر کارزار نادر است در هندوستان. (بیشتر نقاشی‌های کاخ چهلستون را به مظفر علی نسبت میدهند).

نقاشان اواخر عصر قاجار سبک اروپائی را وارد نقاشی صفوی کردند. نقاشی‌های این دوره از نظر رنگ آمیزی به مینیاتورهای سابق شبیه است و از جهت سایه روشن و مناظر و مریایا به شیوه کلاسیک اروپا. و با وجود رخنه این شیوه در نقاشی ملی ایران بناچار سبکی است که معمول گردید است. همه آرزوی من این بود که بتوانم شخصیت و هویت مینیاتور ایران را احیاء کنم. مینیاتور ایران در گذشته درخشان خود نقاشان بزرگ غرب را زیر نفوذ گرفته بود. رنگهای درخشان وتند و طرح‌هایی که بهیچوجه در آنها منظور تقلید از طبیعت و سایه روشن و پرسپکتیو نبود، از خصوصیات مینیاتور قدیم ایران است. همین مشخصات برجسته مینیاتور ایران بود که توجه نقاشان نامی اروپا: گوگن، رنوار، ون گوگ و ماتیس

را جلب کرد.

مینیاتور ایران با این سابقه کم نظیر حیف بود که در کنار رقبای ژاپنی، چینی و هندی خود بیرنگ و کم مقدار باشد. مینیاتورها وجود خود را مدیون نقاشان ایران است. میر سیدعلی و عبدالصمد شیرازی از استادان ایرانی، در بازگشت همایون شاه به هند با او به دهلی رفتند و هنرایران را با خود به هند بردند و در آنجا ترویج کردند. آنها با ترکیب شیوه ایرانی با عناصر نقاشی هند شیوه تازه‌ای بنام «هند وپرسی» بوجود آوردند. بدعت‌های آنها در اعتلای مینیاتور هندی نقش اساسی داشت، اما حالا مینیاتور هندی سلف خود را از میدان بدر میکرد. این نقطه جراحی من بود. کار جستجوی من برای یافتن يك هویت معتبر برای مینیاتور ایران به تجربه در سبك‌های مختلف وادارم کرد. قبل از جنگ جهانی دوم تابلوی «نادر» را ساختم. این اثر به گمان خودم يك تجربه موفق بود:

«چو کافورگون شد شبه موی من

ز غم تاخت پیری سیه موی من»

«سپاهی ز اندیشه کردم روان

سوی نادر و جنگ هندوستان»

«به پیری سر من، سر جنگ داشت

جوان بود و بر جنگ آهنگ داشت»

«من از كلك چون خنجر آبدار

براین صفحه کردم بسی کارزار»

«ز تیغ قلم بس سر انداختم

یلان را به یکدیگر انداختم»

«ز شمشیر اندیشه از پشت زین

دلیران فکندم بروی زمین»

«ز پیکان كلك اندرین رزمگاه

دریدم بسی سینه این سپاه»

.....

.....

در سایه کبود ابرهای سپید وپراکنده، در کنار يك رشته تپه‌های خاکی، دریائی از شمشیر و نیزه و خنجر و زوین موج میزند. دریای بزرگتری از خون جاری است. و دو سپاه میخواهند فتح را به قیمت جان خود بخرند. تا دور دست دشت نبرد، سیاهی لشکر است. سپرهای بی صاحب، اسبهای هراسان، جسدهای پاره پاره شده، فیلهای خشمگین، حقیقت شوم جنگ را از پشت پرده حماسه‌های تاریخ عریان نشان میدهند. این جنگ افتخار و پیروزی در حقیقت کشتارگاه تمدن و تاریخ

است. نادر تبرزین بدست، دلیرانش را به پیشروی تشویق می‌کند و محمدشاه در میان حلقه پیلان و سوارانش شکست محتوم را میخواهد از سرنوشت خود بشوید. اما در پشت این صحنه بزرگ تاریخ جز پوچی و خلاء، خلأئی که افسانه‌ها آنرا پرمی‌کنند، چه چیزی است؟ سرهای بریده مثل گوی در میدان چوگان افتاده است. چوگان باز تقدیر است. و همه آن سرهائی که هنوز بر قامت‌ها استوار است، گوی‌های بعدی این میدان بی‌پیروزی است. پیروزی در هیچ جنگی نیست. و من این مفهوم را خواسته‌ام در تابلوی نادر و جنگ هندوستان نشان بدهم...



در نیمه جنگ جهانی بود که تابلوی «شکست محور» را ساختم، این تابلو کاملاً هویت ایرانی داشت. استالین، روزولت و چرچیل را نشان میداد که روی اسبهای كوچك آذربایجانی هیتلر، موسولینی و هیرو هیتو (سران محور) را تعقیب می‌کنند. فتح و شکست روح اصلی تابلوست. پیروزی در این تابلو شامسی نیست که بروی یکی از مخاصمین بال گشوده باشد، يك سرنوشت قاهر و تعیین کننده است. تابلوی «شکست محور» در حقیقت تبلور آرزوهای بشریتی بود که هر روز هزاران بار در میدانهای جنگ جان می‌سپرد.

از روی این تابلو هزاران نسخه چاپ شد و نه تنها در کشور، بلکه در بسیاری از ممالك جهان جنگ زده انتشار یافت.

پس از این تابلو صدها تابلوی دیگر زیر پنجه‌های من رنگ گرفت. اما جستجویی که آغاز کرده بودم سرانجام نیافت. پیش از آنکه مراد و مطلوب را پیدا کنم، از پا درآمدم. دوسال پیش بدنبال يك سکنه ناقص دستم از کار افتاد... و حالا این پنجه‌های خشکیده فقط میتواند گرد و خاک را از روی بازمانده تابلوهایم پاک کند...

پیروزی وجود ندارد. شکست حتمی است. این آخرین حرف سرنوشت است که مرگ آنرا در گوش ما زمزمه میکند. استاد مصورالملکی خاموش می‌شود، در حالیکه نگاهش روی تابلو تخت جمشید ثابت مانده است. انگار به اعماق تاریخ فرورفته، شکوه ویرانه‌های تخت جمشید بهترین بازگوی زندگی خود اوست، مردی که نشان درجه يك هنر را بر سینه دارد، دیپلم نمایشگاه بین‌المللی بروکسل و دهها نمایشگاه جهانی حقانیت او را تثبیت می‌کند - و دهها تابلوی او در کلکسیونها و موزه‌های مختلف جهان پستوانه ۸۰ سال رنج و آفرینش اوست. نباید فراموش کرد که او، با همین پنجه‌های خشک و بی‌خون آخرین بزرگ مینیاتور سرزمین خوش‌نگارترین قالی، ناب‌ترین غزلها و زیباترین مینیاتورهای جهان است...